

خاتمی - اصلاحات - لیبرالیسم  
میانه روی - اصول گرایی - تمامیت خواهی ...

چهره به چهره با نزدیک ترین یار خاتمی در مصاحبه با سردبیر مجله فردوسی



حجت الاسلام والمسلمین سید محمد ابطحی  
بخش یکم

امروز شنبه ۱۲/ بهمن / ۱۳۸۷ در مؤسسه ی گفت و گوی ادیان در خدمت جناب آقای ابطحی هستیم برای تهیه ی گزارش برای مجله ی فردوسی. این مصاحبه با درخواست مجله ی فردوسی انجام گردیده و کلیه پرسش ها و مطالب مصاحبه از سوی سردبیر مجله مطرح، ویرایش و برای چاپ تنظیم شده است. امید است مصاحبه ی پرباری داشته باشیم برای خواننده گان مجله.

با سلام حضور جناب حجت الاسلام ابطحی سپاس گزاریم که این وقت را به مجله ی فردوسی دادند از ایشان درخواست می کنیم چنان چه به عنوان مقدمه مطلبی دارند بفرمایند:

ج: بسم الله الرحمن الرحيم ؛ من بسیار خوشحالم که با مجله ی فردوسی صحبت می کنم؛ جوانی من مصادف بوده با وقتی که اسم مجله ی فردوسی را می شنیدم و اسم مجله برای من همیشه یک نوع عظمت ادبی و فرهنگی بود که در ابتدای نوجوانی و جوانی تصور این که فردوسی و مجله ی فردوسی با آن ارتباط پیدا کنم و من با نویسنده گانش آشنا شوم برایم مهم بود به همین دلیل امروز بسیار خوشحالم که با یک مجله ی با قدمت تاریخی ایران صحبت می کنم و هم چنین برایتان آرزوی توفیق دارم و برای همه ی آن هایی که در طول این ۶۰ سال برای این مجله زحمت کشیده اند. در عین حال برای همه شان، آن ها که زنده اند آرزوی توفیق بیش تر و زندگی پربرتر و آن ها که رفته اند آرزوی غفران و رحمت دارم.

س: بسیار سپاس گزاریم، همان گونه که اشاره فرمودید مجله ی فردوسی از سال ۱۳۲۸ کار خودش را آغاز کرده و در نوسان ها و فراز و فرودهای مختلف سیاسی گاهی بسته شده، گاهی باز شده، تا این که به هر جهت بخت با من بوده است، که در سال ۱۳۸۱ مجله ای با آن سابقه ی درخشان به نام این جانب رقم بخورد. و اینک من به عنوان سردبیر و صاحب امتیاز در خدمت شما هستم، یک بار دیگر سلام ما و همه ی کارکنان مجله ی فردوسی را بپذیرید. برای جلوگیری از اتلاف وقت می رویم سر اصل مطلب. جناب عالی به عنوان یکی از معاونان و مشاوران جناب خاتمی ریاست جمهوری پیش از آقای احمدی نژاد مصدر امور مملکتی بوده اید و هم اکنون به عنوان یکی از یاران و هم فکران ایشان، اما در مقام ریاست مؤسسه ی بین المللی ادیان به خدمت مشغول هستید. آیا همین گونه است که من می پرسم یا به شکلی دیگر است؟

جریان اصلاح طلب مردم را  
مشروعیت بحثی استقرار حاکمیت  
می داند، چنان چه مردم او را انتخاب  
نکنند هیچ دلیل شرعی و قانونی  
برای این جریان (حکومت کردن) به  
جامعه وجود ندارد.

ج: بله همین طور است. من با آقای خاتمی سابقه ی دوستی طولانی مدت داریم. از سال ۱۳۶۷ یا ۶۵ الان دقیقاً سال آن یادم نیست. وقتی آقای خاتمی وزیر ارشاد بودند، آن موقع هم من معاون ایشان بودم و از همان موقع با یک دیگر همکار بودیم و تا الان.  
س: آیا مؤسسه ی بین المللی ادیان تحت ریاست شما و مؤسسه ی گفت و

گوی تمدن ها تحت ریاست جناب خاتمی از نظر سیاسی و اجتماعی همکاری متقابلی دارند؟

ج: خیر- این ها دو حوزه ی جداگانه هستند این مؤسسه را من به کمک همسرم حدود ۱۲ سال پیش راه اندازی کردیم و کار گفت و گوی ادیان را صرفاً انجام می دهیم. من قبلاً هم وقتی در ارشاد بودم به این کار علاقه داشتم و بعد هم در لبنان دو - سه سالی بود که با گفت و گوی ادیان ارتباط داشتم. طبیعتاً هر تمدنی بخش اساسی تشکیل دهنده اش ادیان است و تمدن ها بدون عنصر ادیان مورد توجه قرار نمی گیرند. مؤسسه ی بین المللی ادیان مؤسسه ای است که در سازمان ملل به عنوان مؤسسه ی غیر دولتی به ثبت رسیده و هم اینک ما روابط خوبی با همه ی دنیا داریم.

س: شما به عنوان یکی از نزدیک ترین یاران جناب خاتمی در دولت هفتم و هشتم جریانی را به وجود آوردید یا زنده کردید و یا به حرکت انداختید به نام اصلاح طلبی، آیا همین طور است؟

ج: بله، ما تابلوی بزرگ دوران خودمان را تابلوی اصلاح طلبی می دانیم. اصلاح طلبی هم در برابر دو تا جریان خودش را تعریف می کند: ۱- در برابر



جریانی که معتقد است همه چیز و همه ی روش هایی که دارد انجام می شود، روش های خوبی است و کاملاً مورد تأیید. حالا به این موضوع اعتقاد دارند یا ندارند آن بحث دیگری است. عمدتاً جریان اصول گرایی و یا محافظه کاری جزء این مجموعه می شوند ۲- جریان دیگری که اگر نقدی، انتقادی یا اعتراضی به حکومت و شیوه های آن دارد به صورت خشونت آمیز است و یا این که به صورت ساختاری، خواستار تغییر بنیادین در سیستم حکومتی است یعنی خواستار براندازی کامل می باشد. اما جریان اصلاح طلبی جریانی کاملاً جدا از آن دو جریان است و حرف تازه ای دارد و در میانه ی این دو قرار گرفته است. این جریان می خواهد با استفاده از ابزارهای جامعه ی مدنی روش هایی را که در کشور قابل انتقاد هستند آن روش ها را تصحیح بکند و به نوعی به نهادینه شدن دموکراسی در کشور کمک بکند و این تلاش به عنوان تلاش اصلاح طلبی یعنی اصلاح روش های حکومت در درون را به خودش اطلاق کرده است.

س: ممکن است بفرمایید جریان اصلاح طلبی در ایران به کجا کشید و سرنوشت این جریان در حال حاضر و آینده از نظر شما چه گونه تعبیر می شود؟

ج: جریان اصلاح طلبی پروسه ای است در درون جامعه، پروژه ی کوتاه مدتی نیست که شروع شود و به راحتی پایان بپذیرد. یک روشی است که پیشنهاد آن توسط آقای خاتمی به جامعه ارایه شد و هشت سال با آن شیوه حکومت کرد. در این روش من معتقدم تمام جریانات اصلاح طلبی و تمام ماجراهایی که در سر تا سر دنیا به طرف مدنی شدن پیش رفتند به صورت عام دموکراسی را در سرزمین خود نهادینه کرده اند. مقایسه کنید، من معتقدم که هشت سال دوران مدیریت آقای خاتمی موفق تر از زمانی است که معمولاً برای پروسه های تاریخی لازم است، چون کشورهای بزرگ در دنیا که امروز دموکراسی در



چه مردم او را انتخاب نکنند هیچ دلیل شرعی و قانونی برای این جریان (حکومت کردن) به جامعه وجود ندارد. در حالی که جریان اصول گرا یا محافظه کار پیش تر به صورت مبنایی موضوع را تئوریزه می کنند. اندیشه های خودشان و یا سخنانی را که از درون جریان فکری شان پراکنده می شود، اساس کار و اعتقادات شان را تشکیل می دهد. باورشان بر این است که باید حکومت را به دست خودشان و خواسته های خودشان حفظ کنند و اگر مردم هم در این وسط رأی شان وجود داشت، آرای تزیینی و مفیدی است و اگر هم وجود نداشت مهم نیست، باز هم باید همان دیدگاه ها بر جامعه تحمیل شود، نگاه هایی که در مقاطع اختلاف انگیز در سیاست اتفاق می افتد مثل: انتخابات و یا نگاه هایی که شورای نگهبان به کاندیداهای می اندازد و مصلحت اندیشی می کند برای این که این کاندیدا باشد یا نباشد فقط به این دلیل است که خواسته ها و باورهایی دارد که براساس آن باورها آدم ها را تنظیم می کند. این ها یک تفکر است. یک جریان فکری است. حتا مشکل قدرت خواهی هم نیست، مشکل یک تفکر ایدئولوژیک و معنادار



آن ها نهادینه شده است و روش های مدنی در آن جا حکومت می کنند، صدها سال طول کشیده است تا به این نقطه رسیده اند. ظرف زمانی هشت ساله که در دوران اصلاحات شکل گرفت عنصری بود که از نظر زمانی بسیار سریع تر و پر برکت تر برای جامعه ی ایرانی حرکت کرد و به سوی نهادینه شدن دموکراسی پیش رفت. این عنصر حداقل کاری که کرد این بود که مردم را با حقوق خودشان آشنا کرد. اصل این است، جامعه ای که با حقوق خود آشنا شود، حتا اگر حقوقش هم به او داده نشود، ولی می فهمد که حقوقی دارد و خود این گام بسیار بزرگی است. برای نهادینه کردن دموکراسی در ایران که من در مجموع یا به عبارتی در یک لانگ شات اگر بخواهم به جریان اصلاحات نگاه بکنم، جریان اصلاح طلبی را یک جریان کاملا موفق به تناسب زمانی که در ایران صرف آن شده است می بینم.

س: همین است که شما می فرمایید. علم و تجربه نیز دقیقاً همین را می گویند. دموکراسی نیاز به زمان دارد و یک شبه انجام نخواهد شد. اما تخمی را که شما و یاران آقای خاتمی در این مملکت کاشتید آرزو می کنیم هر چه زودتر تبدیل به نهال و نهال بزرگ تری برای نسل های آینده بشود. واقعا در دوره ی کوتاه آقای خاتمی مردم با زیر ساخت های دموکراسی آشنا شدند. بگذریم، پرسش دیگر ما این است: جریان دیگری در مقابل اصلاح طلبان وجود دارد به نام اصول گرایان. چنین به نظر می رسد که در بین اصول گرایان جریان دیگری به نام میانه روها یا محافظه کاران و یا کندروها وجود ندارد. هر چه هست تملیصت خواهی و انتقاد ناپذیری و برخورد خشونت آمیز با منتقدان و مخالفان است. آیا شما نیز همین گونه می اندیشید یا این برداشت مجله ی فردوسی نادرست است؟

ج: به نظر می رسد اگر پرسش این گونه باشد مناسب تر است. به این معنی که اصلی ترین اختلاف نظر را بین دو جریان اصول گرا و اصلاح طلب در میزان اعتنای آن ها به رأی مردم می دانم. اعتنا به رأی مردم اصلی ترین مسئله ای است که این دو جریان را از یک دیگر جدا می کند. در حقیقت این که مشروعیت حکومت ناشی از چه عنوانی است این بسیار تعیین کننده است. جریان اصلاح طلب مردم را مشروعیت بخش استقرار حاکمیت می داند. چنان

آن چه که مهم است این است که ما نیاز به حزب داریم. حزب یعنی تفکر سازماندهی شده. این را باید پذیرفت، اجزای وقتی شکل می گیرند که جامعه به صورت نهادینه دموکراسی را پذیرفته باشد، دموکراسی در آن رشد کرده باشد وقتی جامعه ی رشد یافته و دموکراتیزه شده ای نداشته باشیم، طبیعی است که احزاب فقط مزاحمان حاکمیت اند.

است که باور دارد که نماینده گی از طرف الله دارد و این نماینده گی را باید شماره ۲۳-۲۴-۸۷  
۲۷

به شکلی در جامعه تحمیل کند تا جامعه هم آن نماینده گی را بپذیرد و مورد مقبولش باشد. به همین دلیل سعی می کند که دیدگاه خودش را بر جامعه تحمیل کند. بدیهی است، تحمیل دیدگاه خودش بر جامعه برایش بسیار مهم تر از خواست و توقع جامعه است. این دو جریان فکری را با هم مقایسه کنید. در جریان اصلاح طلبی اصلاً چنین نیست. جریان اصلاح طلبی در مطالبات اجتماعی می گوید: «زنده باد مخالف من!» و در این جا منتقد پیدا می کند. اما در تفکر اصول گرایی مخالفت با حاکمیت به معنای نوعی مخالفت با اصل دین و اسلام و مبانی ارزشی محسوب می شود. به همین دلیل به شدت با آن برخورد و مبارزه می شود.

س: جناب ابیطحی، واقعیت امروز ایران این است. مردم آن قدر گرانی، فقر، بی کاری، بی خان و مانی و گرفتاری دارند که برایشان اصلاح طلبان و یا اصول گرایان چندان تفاوتی ندارند، اما چنان چه آماری گرفته شود اقبال اصلاح طلبان در مقابل اصول گرایان خیلی بیش تر است. هم اینک من به عنوان سردبیر یک رسانه ی مستقل آن چه را که شما درباره باورهای اصلاح طلبی فرموده اید ضبط کرده و چندی بعد آن را چاپ خواهد کرد. مردم این حرف های خردمندانه، علمی، فلسفی، سیاسی و منطقی شما را می شنوند، اما با آن چه که می بینند به تردید می افتند. چرا جریان اصلاح طلبی آشکارا و در تربیون های عمومی نقطه نظرات خود را در مورد اقتصاد غیر دولتی، برخورد با مردم و سیاست اعلام نمی کند؟ در آن صورت مردم راحت تر با حکومتیان کنار می آیند. بگذریم: در حالی که در اصطلاح میاسی جریان اصلاح طلبی با برگ زیتون به استقبال جریان اصول گرایی می رود و طرف مقابل شمشیر نشان می دهد آیا آمیدی به تقابل دیالکتیک و تحمل آرای موافق و مخالف طرفین در این پروسه وجود دارد؟

ج: این جریانی که شما می فرمایید در دوبخش قابل طرح است. یکی در درون جامعه است دیگری در درون مجموعه ی حاکمیت. در درون مجموعه ی حاکمیت من فکر می کنم به جای این که پیش تر این مبانی مطرح شود

مردم که این چیزی نیست که هیچ جریان جدی بخواهد آن را نادیده بگیرد و این یک نوع مصادره ی این اسم برای یک نوع هدف غیر واقعی است. یک هدف غیر منطقی با این اسم هست که توسط اصول گرایان به کار گرفته شده، اما اصول گرایی و اصلاح طلبی دو تا جریان اند که در درون خودشان می توانند احزاب و گروه های مختلفی را شکل دهند. آن چه که مهم است این است که ما نیاز به حزب داریم. حزب یعنی تفکر سازماندهی شده. این را باید پذیرفت، احزاب وقتی شکل می گیرند که جامعه به صورت نهادینه دموکراسی را پذیرفته باشد، دموکراسی در آن رشد کرده باشد وقتی جامعه ی رشد یافته و دموکراتیزه شده ای نداشته باشیم، طبیعی است که احزاب فقط مزاحمان حاکمیت اند. یک دستی می شوند که می خواهند آن چه که فکر می کنند در جامعه اجرا کنند. این مزاحمان معمولاً مورد استقبال قرار نمی گیرند. گرچه با تعارفات و به نوعی مورد احترام قرار می گیرند و اسمشان حذف نمی شود اما جریان حاکمیت، به خصوص وقتی حاکمیت ایدئولوژیک می شود و معتقد است که در چهارچوب اعتقادات دارد حکومت می کند، معمولاً جلوی احزاب را به صورت جدی سد می کنند و ایران هم یکی از آن کشورهای است که نتوانسته است حزب در آن به صورت جدی شکل بگیرد. البته تلاش های خوبی شده است و آدم های زیاد و گروه های فراوانی تلاش کرده اند که تشکیلات حزبی را در کشور برقرار کنند ولی هنوز به صورت دو فاکتو مورد پذیرش جریان حکومتی قرار نگرفته اند که با این ترتیب نوعی روش مدنی در جامعه شکل بگیرد.

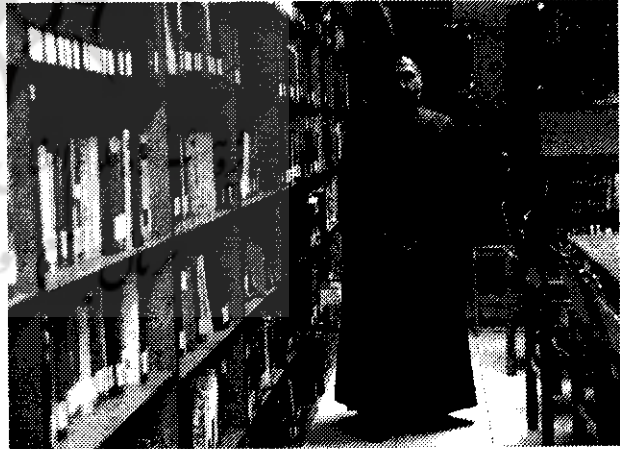
س: جناب ابطحی عزیز، اصولاً شما به عنوان یک شهروند سیاسی، دولتی یا غیر دولتی اعتقادی به ایجاد تشکیلات حزبی مترقی در جمهوری اسلامی ایران با توجه به قوانین و مقررات و قانون اساسی جمهوری اسلامی در ایران دارید یا خیر؟

ج: این که می شود، من در سنوال قبلی به آن اشاره کردم. ببینید به حزب بنده اعتقاد دارم، خیلی هم اعتقاد دارم که مفید است. احزاب می توانند جامعه را سازمان دهند. احزاب می توانند جامعه را شکل دهند. احزاب می توانند عقلانیت را به درون جامع ببرند، می توانند از دست آوردهای تاریخی جریان اجتماعی حفاظت کنند، به خصوص در ایران و نوع روحیه ای که در ایران حاکم است. یکی از اشکالات بزرگ تاریخ ایران این بوده که هیچ وقت هیچ گروهی جریانی را به پایان نرسانیده اند. نهضت های مختلفی از نهضت مشروطیت تا خود انقلاب اسلامی تا جریان اصلاحات، همه ی این ها در درون جامعه شکل گرفتند. هر کدام از این احزاب قبل از این که به سامان برسند، دچار اختلال و اختلاف شدند و از هم پاشیدند و این موضوع باعث به هم ریخته گی درون جامعه شد. احزاب می توانند در جامعه عقلانیت سیاسی ایجاد کنند و پیشنهاد های عقلانی تری را پیش روی حاکمیت بگذارند. این ها چیزهایی است که احزاب در همه ی دنیا دارند و ایران هم می تواند چنین احزاب مترقی حتا براساس قانون اساسی داشته باشد. اما یک بخش آن که من در سنوال قبل به آن اشاره کردم حاکمیت است که معمولاً این حزب ها را مزاحم می پندارد. بخش دیگر آن که البته یک باور تاریخی و در فکر مردم ایران به وجود آمده این است که حزب را در جامعه به صورت یک ارزش تلقی نمی کنند و چندان دور از ذهن نیست که زمینه های تنفر از احزاب را حکومت ها به وجود آورده باشند. یعنی این که اگر کسی در جامعه ای مانند ایران اعلام کند که من به هیچ حزب و گروه وابسته نیستم، بیش تر ارزش برایش تلقی می شود تا کسی بیاید و رسماً اعلام کند که من طرف دار فلان حزب یا جریان سیاسی هستم. این در درون افکار عمومی جامعه و فرهنگ عمومی جامعه جا افتاده است و به همین دلیل است که ما باید به عنوان بخشی مستقل و کارساز در فرهنگ سازی عمومی جامعه تلاش کنیم و بخشی دیگر هم باید در تغییر باور حاکمیت بکوشند تا بتوانیم احزاب را در ایران سازماندهی کرده و به وجود آوریم. البته آشکار است که این راه

حفظ قدرت برای جریان اصول گرا مهم است. حفظ قدرت هم لوازم خودش را دارد. من فکر می کنم سیاست شریطی را به وجود می آورد و یا بهتر بگویم تحمیل می کند که آدم ها بتوانند وارد گفت و گو شوند. اعتقاد من مشکل اصول گرایی در ساختار فکری آن است. اصول گرایی یک جریان تمامیت خواهی است که معتقد است امکان گفت و گو و دیالوگ با مردم را ندارد. چون امکان گفت و گو و دیالوگ کردن ندارد طبیعی است که به راهی جز برخورد های خشونت آمیز و امنیتی و یا برخوردهای مهار کننده به راه دیگری کم تر فکر می کند. به همین دلیل من معتقدم که راه نفوذ در جریان های مردمی پشتوانه ای مردمی می خواهد. اصول گراها نیز متوجه شده اند. جریان اصول گرا هم نگران این هستند که پشتوانه های مردمی شان به عنوان جریان اصول گرا خیلی آسیب پذیر شده است و این آسیب پذیری را باید یک طوری جبران کنند. بدیهی است، با نوع نگاه تهدید آمیز و یا یک جانبه گرایی که اصول گراها دارند طبیعی است که هر روز اعتماد و اعتقاد این که می توانند در درون جامعه نفوذ کنند برای آن ها کم تر می شود. چون اعتقاد به نفوذ در جامعه کم تر می شود عملاً به ابزارهای قدرت و امنیتی بیش تر رو می آورند و این باعث می شود گفت و گو با آن ها مورد استقبال قرار نگیرد و فقط یک جریان یک جانبه نگر در درون جامعه شکل بگیرد.

س: آیا دو جریان اصلاح طلب و اصول گرا می توانند به عنوان دو جریان یا دو حزب سیاسی همانند تمام حزب های مترقی در کشورهای پیشرفته و دموکراتیک در ایران هم عمل کنند؟

ج: من جریان اصلاح طلبی و اصول گرایی را به عنوان یک اسم برای یک حزب نمی دانم. اصول گرایی و اصلاح طلبی دو جریانی که درون هر کدامشان می تواند احزاب و سلاقی مختلفی شکل بگیرند، نه این که این ها دو تا عنوان باشند برای دو تا حزب سیاسی در درون جامعه. ضمن این که من معتقدم عنوان اصول گرایی در جریانی که امروز اسمش اصول گرا است عنوان ناصوابی است. اصول گرایی یعنی برگشت به ریشه های اعتقادی و باورهای اعتقادی



جریان اصلاح طلبی آشکارا و در تریبون های عمومی نفعه نظرات خود را در مورد اقتصاد غیر دولتی، برخورد با مردم و سیاست اعلام نمی کند؟

دو تا عامل هم همیشه تاریخ سیاسی ایران را اذیت کرده اند. دو تا عامل افراط و تفریط در بین روشن فکران یا در بین گروه های الیت، تأثیرگذار بوده اند. حال ممکن است روشن فکران نبودند، سیاست مداران بودند



و در بهره وری از عناصر فرهنگی جامعه از سوی دیگر همیشه در تاریخ ما مشکل ساز بوده است. ما ملتی دوآلیسم و با ویژه گی های خاص دوآلیته هستیم. این ملت ظرفیت بسیار زیادی دارد، اما از آن استفاده نشده است. نگاه کنید. ما در طول سال، روزهای مهم زیادی داریم، اما دو روز از این یک سال برای ما از اهمیت بسیار حیاتی برخوردارند. یکی از این روزها عاشورا است. یعنی ارزش و اهمیت به ایدئولوژی های مذهبی مردم و روز دوم روز سیزده نوروز است. یعنی ارزش و اهمیتی که این ملت برای سنت های ملی خودشان قایل هستند. پس هم مذهب و هم سنت های ملی آن قدر برای شان اهمیت دارند که این دو روز در هر شرایطی برای همه تعطیل هستند. شما صنف نانوا را ببینید. امکان ندارد در این دو روز دکان های خودشان را باز کنند. متأسفانه حاکمان ما در طول تاریخ و به خصوص پس از ورود به دوران مدنی شدن سعی کرده اند که یکی از این دو را بر دیگری ترجیح بدهند. عده ای مذهب را بر سنت و گروهی سنت را بر مذهب. با توجه به مطالعات تاریخی و جامعه شناسی در محدوده حکومت پهلوی من دریافته ام که دلیل سقوط پهلوی بی توجهی به فرهنگ درون جامعه بوده است. در قسمتی از نوشته های آقای هویدا خواندم که می گفت ما با اعضای دولت یا با شخص شاه کشور راحت تر بودیم که به زبان فرانسه حرف بزنیم تا به زبان فارسی. یعنی بی اعتنائی کامل به ارزش های ملی و هم چنین دینی. کتابی از آقای ملک حسن پادشاه سابق مغرب می خواندم که ایشان در بخشی از آن اشاره کرده بود که در این اواخر من شاه را دیدم که به اتفاق آقای کارتر، در حالی که دوربین های تلویزیون نشانش می دادند داشت مشروب می نوشید. من بلافاصله گفتم، شاه ایران حتماً سقوط خواهد کرد. ما در کشور های عربی ممکن است خیلی هامان مشروب بخوریم ولی هیچ کدام نمی گذاریم کسی آن را ببیند. بدون شک

طولانی است و تلاش زیادی را می طلبد.

س: جناب ابطحی، شما راجع به مشروطیت صحبت کردید. سئوالی که اصلاً در محدوده ی پرسش های ما نیست به نظر من رسیده از اندیشه و از دانش شما استفاده می کنم و می پرسم، شما بهتر در جریانید که مظفر الدین شاه در ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ هـ ق قانون اساسی را و فرمان مشروطیت را امضا کرد. مردم به نسبت حرکت انقلابی خودشان کم و بیش کشته شدند و در عین حال با دادن کم ترین کشته، انقلابی را به ثمر رساندند که در آسیای بی مانند و در سرتاسر گیتی شهره بود. پرسش این است علت شکست مشروطیت که یکی از انقلاب های بزرگ دنیا و نخستین انقلاب بسیار بسیار معتبر در آسیا بود چه بود؟ از نگاه شما ضعف های این انقلاب چه چیزی بود و اگر آن با ساز و کار بهتری و با زیرساخت های محکم تری آغاز شده و ادامه پیدا می کرد، امروز مشکلات اجتماعی و سیاسی ما کم تر نمی شد؟

ج: ببینید من البته که یک آدمی نیستم که تخصص در تاریخ داشته باشم و به عنوان متخصصین رشته ی تاریخی بیایم بحث کنم و نقد کنم. چون من تخصصش را ندارم، ادعایی هم برای این کار ندارم. اما من تصویری کم یک اشکال همیشه وجود داشته است. از دوران مشروطیت، و حتی قبل از مشروطیت که شروع جریان مدنی شدن جامعه ی ایرانی به حساب می آید، تا بعدش در دوران انقلاب اسلامی و تا بعدش در دوران اصلاحات. یک اتفاق مشترک وجود دارد که این ها همه را به هم پیوند می دهد و آن این است که زمینه ی پذیرش یک جریان حزبی که بتواند جامعه را اداره کند و آن جامعه را از نظرسناسی تغذیه کند در درون جامعه ی ایرانی وجود نداشته و هنوز هم وجود ندارد. و این تأثیر بسیار ناسالمی برای ادامه ی هر جریانی به شمار می رود. ما هیچ وقت از هیچ دست آورد خودمان طبیعتاً راضی نبوده ایم.

به اضافه دو تا عامل هم همیشه تاریخ سیاسی ایران را اذیت کرده اند. دو تا عامل افراط و تفریط در بین روشن فکران یا در بین گروه های الیت، تأثیرگذار بوده اند. حال ممکن است روشن فکران نبودند، سیاست مداران بودند. ۱- بی توجهی به عناصر فرهنگی و به خصوص مذهبی جامعه از یک سو ۲- افراط

من معتقدم که هشت سال دوران مدیریت آقای خاتمی موفق تر از زمانی است که معمولاً برای پروسه های تاریخی لازم است، چون کشورهای بزرگ در دنیا که امروز دموکراسی در آن ها نهادینه شده است و روش های مدنی در آن جا حکومت می کنند، صدها سال طول کشیده است تا به این نقطه رسیده اند

شما هر روز شاهد هستید که در جامعه ی ایرانی بی هویتی آموزش داده می شود. یعنی این که یک دختر خانم یا آقا پسر در سنین نوجوانی باید به صورت طبیعی برای مدرسه یک نوع لباس داشته باشد، برای رفتن به کلاس زبان یک نوع لباس داشته باشد، برای رفتن به میهمانی دوستانه ی منزل اقوام یک نوع لباس داشته باشد، با دوستانش که می خواهند بروند باید یک تیپ بزند و در مراسم دیگری که می خواهند شرکت کنند باید تیپ دیگری بزنند، و یا اگر می خواهد به اداره ای برود و کار جاری اش را حل بکند، باید با یک نوع ادبیات دیگری کارش را پیش ببرد، تیپ متفاوتی بزند و همه ی این ها در تخریب هویت عمیق فردی و جامعه می تواند خیلی مؤثر باشد که تأثیر گذار هم بوده است....

این طور بی میلانی ها در برابر مردمی که مسلمان و مذهبی اند معنا و تأثیر بدی دارد. این بی توجهی می تواند به بی هویت شدن فرهنگ جامعه کمک کند. از سوی دیگر بعد از انقلاب هم یک بار دیگر افراط و تفریط تمام شئون زندگی و تمام اتفاقات زندگی روزمره مردم را در بر گرفت. فرقی نمی کند. این هم می تواند به همان اندازه به هویت درونی جامعه آسیب وارد کند. تاریخ نشان داده است که جامعه ی ایرانی مخالف و معارض دین نیست. در عین حال جامعه ای هم نیست که بخواهد و بتواند یک دین حداکثری را تحمل کند که در تمام شئون زندگی روزمره اش دخالت کند و رد پا بگذارد. این جامعه نمی تواند با برداشت ویژه ای که یک مجموعه ی مشخصی از یک جریان اعتقادی افراطی در درون جامعه دارد تحمل بیاورد. نگاه کنید. در افغانستان طالبان آمدند. یک دین حداکثری با اعتقادات خشک و یک سویه نگر و افراطی و با حق دخالت افراطی دین در جامعه آوردند. چه اثری کرد؟ اثرات آن بسیار منفی بود و ریشه های بی هویتی را در جامعه تشدید کرد. آقا یک جامعه بی هویت عملاً نمی تواند موفق شود. مشروطیت هم، همین ریشه را دارد، انقلاب اسلامی هم همین ریشه را می تواند داشته باشد. مشکلاتی که در اثر مبارزه با هویت یا بی معنا کردن هویت ایجاد می شود در جوامع تأثیر گذار است. شما هر روز شاهد هستید که در جامعه ی ایرانی بی هویتی آموزش داده می شود. یعنی این که یک دختر خانم یا آقا پسر در سنین نوجوانی باید به صورت طبیعی برای مدرسه یک نوع لباس داشته باشد، برای رفتن به کلاس زبان یک نوع لباس داشته باشد، برای رفتن به میهمانی دوستانه ی منزل اقوام یک نوع لباس داشته باشد، با دوستانش که می خواهند بروند باید یک تیپ بزند و در مراسم دیگری که می خواهند شرکت کنند باید تیپ دیگری بزنند، و یا اگر می خواهد به اداره ای برود و کار جاری اش را حل بکند، باید با یک نوع ادبیات دیگری کارش را پیش ببرد، تیپ متفاوتی بزند و همه ی این ها در تخریب هویت عمیق فردی و جامعه می تواند خیلی مؤثر باشد که تأثیر گذار هم بوده است....

توجه: با پوزش از خواننده گان محترم و به علت تراکم مطالب مجله و هم چنین اهمیت این مصاحبه ی سیاسی اجتماعی درخواست می شود ادامه ی مطالب را در شماره آینده بخوانید.

